DOI: 10.22067/jlkd.2021.71997.1049

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال چهاردهم ، شماره ۱، بهار ۱۴۰۱، شمارهٔ پیاپی ۲۶

ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول در عربی و فارسی: رویکردی تطبیقی-در زمانی

روح‌الله مفیدی، استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، قزوین، ایران

صص: ۱۳۳-۱۰۵

چکیده

این مقاله با نگاهی درزمانی (تاریخی) به بررسی و مقایسهٔ تحولات دو زبان عربی و فارسی در سه حوزهٔ آرایش واژگانی، مطابقه و حالت‌نمایی به‌مثلبه ابزارهای متمایزکردن فاعل و مفعول پرداخته‌است. درواقع، مسئلهٔ اصلی این پژوهش، بررسی و پیگیری تحولاتی بوده که در تاریخِ این دو زبان در زمینهٔ روش‌های تفکیک فاعل و مفعول رخ داده‌است. در زبان عربی، گونهٔ عربی قدیم با دو گونهٔ امروزی‌اش مقایسه شده و در فارسی نیز تحولات مذکور از دورهٔ باستان تا امروز دنبال شده‌است. داده‌های عربی قدیم و فارسی از منابع مکتوب استخراج شده و بخش میدانیِ این پژوهش، گردآوری داده‌هایی از عربی خوزستان و لبنان ازطریق مصاحبه با شش گویشور (سه گویشور از هرکدام) به‌وسیلهٔ ابزار پرسشنامه و توصیف تصویر بوده‌است. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که زبان عربی ابزار حالت‌نمایی را ازدست داده، ابزار مطابقه را گسترش داده و میزان اتکای زبان بر ابزار آرایش واژگانی بیشتر شده‌است. درمقابل، فارسی در طول تاریخ خود، ابزارهای حالت‌نمایی و مطابقه را از دست داده و مجدداً هردو را بازسازی کرده و آرایش واژگانی ارکان اصلی جمله‌اش نیز تغییری نکرده‌است. همچنین در این پژوهش، هیچ شواهدی مبنی بر تأثیرگذاری عربی و فارسی بر یکدیگر در این حوزه‌ها یافت نشد و ظاهراً این تحولات، درون‌زبانی بوده‌اند یا دست‌کم این دو زبان در این زمینه تحت تأثیر یکدیگر نبوده‌اند.

کلید واژه‌ها: آرایش واژگانی، حالت‌نمایی، عربی، فارسی، مطابقه.

تاریخ دریافت :۱۴۰۰/۰۸/۱۴ تاریخ پذیرش : ۱۴۰۰/۱۲/۲۱

پست الکترونیکی: 1. mofidi@hum.ikiu.ac.ir

۱. مقدمه

در جملاتِ دارای فعل متعدی که فاعل و مفعول به‌طور همزمان حضور دارند، ساده‌ترین مسیر تشخیص و متمایزکردنِ این دو از یکدیگر، ملاحظات معنایی است: گاهی معنای فعل، امکان پیش‌بینی و تعیین فاعل و مفعول را هنگام خوانش جمله فراهم می‌کند. مثلاً در جملهٔ «بچه توپ را پرتاب کرد» براساس معنای فعل، معمولاً انتظار می‌رود که فاعلش جاندار و مفعولش بی‌جان باشد. با این حال، این روش فقط در برخی موقعیت‌ها و نمونه‌ها منجر به تفکیک و درک صحیح روابط اسم‌ها با فعل (مطابق نیت گوینده) می‌شود و در اغلبِ موارد، قابل‌اتکاء نیست. اصولاً زبان‌های جهان از دو ابزارِ قراردادی در دستورزبان خود برای تعیین روابط مذکور بهره می‌گیرند و درغیاب این ابزارها به ابزار سومی متوسل می‌شوند: ۱) مطابقهٔ فعل با فاعل یا مفعول یا هردو؛ ۲) استفاده از نشانه‌های *حالت*[1] برای مشخص‌کردنِ فاعل یا مفعول یا دیگر اجزای جمله؛ ۳) درنظرگرفتنِ توالی ثابتی برای ظهور فاعل و مفعول در جمله[2] (نک. تالرمن، ۲۰۱۵: ۱۸۸–۱۸۹). میزان استفادهٔ هر زبان از هریک از این ابزارها (و معمولاً از ترکیبی از آن‌ها) در هر مقطع از تاریخ آن زبان، مشخص و ثابت است. درعین‌حال، این میزان استفاده نیز مانند هر جنبهٔ دیگری از ویژگی‌های زبانی، در معرض تحول تاریخی است و در طول تاریخ می‌تواند تغییر کند و منجر به حذف، شکل‌گیری مجدد یا تقویتِ هریک از ابزارها شود.

این مقاله بر کاربردِ هریک از این سه ابزار در زبان‌های عربی و فارسی در طول تاریخ مستند و مکتوب آن‌ها (یعنی متونی که در طول تاریخِ این دو زبان نوشته شده‌اند) تمرکز می‌کند و اولاً به مقایسهٔ این دو زبان از لحاظ چگونگی و میزان استفاده از این ابزارها می‌پردازد (رویکرد *تطبیقی*) و ثانیاً تحولات تاریخیِ این ابزارها را پیگیری می‌کند (رویکرد *درزمانی*). به بیان دیگر، مسئلهٔ اصلی پژوهش حاضر، این است که در هریک از دو زبان عربی و فارسی، در طول

1- case

۲- در مطالعات رده‌شناسی (چهارچوب نظری مقالهٔ حاضر) اصطلاح «مفعول» در این مباحث اصولاً معطوف به مفعول مستقیم (بی‌واسطه) است (نک. تالرمن، ۲۰۱۵: فصل‌های ۴و۶). مفعول غیرمستقیم اگر با واسطهٔ حرف اضافه در ساخت نحوی ظاهر شود، همین *حرف اضافه* ابزار تمایز آن از فاعل و مفعول مستقیم خواهد بود؛ و اگر بدون واسطهٔ حرف اضافه بیاید، ملاحظات معنایی و آرایش واژگانی می‌تواند مشخص‌کنندهٔ آن باشد.

تاریخشان چه تغییراتی در روش‌های بازنمایی فاعل و مفعول به‌وجود آمده و با مقایسهٔ این تغییرات دستوری در تاریخِ دو زبان مذکور، به چه نتایجی می‌توان دست یافت؟ در زبان عربی، گونهٔ تاریخی که در قرآن و متون نظم و نثر (از دورهٔ جاهلی به بعد) دیده می‌شود، عربی قدیم (کلاسیک) نامیده می‌شود و عربی فصیح (*معیار*[1]) نیز ویژگی‌های دستوریِ کم‌وبیش مشابهی با آن دارد. ازسوی دیگر، لهجه‌های محلی عربی که امروزه در جوامع مختلف عربی تکلم می‌شوند، گونه‌های تحول‌یافتهٔ عربی قدیم هستند. در این مقاله، تحولات عربی قدیم در دو گونهٔ محلیِ خوزستان و لبنان از لحاظ ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول، با یکدیگر و با زبان فارسی (از دورهٔ باستان تا امروز) مقایسه شده‌است.

مبنای مقایسه‌های مذکور، الگوهای مطرح در زبان‌شناسی تاریخی در خصوص سیر تدریجی تحولات زبانی در جوامع بشری است. از یک سو، فرض بر این است که عربی قدیم دست‌کم در عصر ظهور اسلام در مناطقی از شبه‌جزیرهٔ عربستان به‌عنوان یک زبان زنده رواج داشته و اسناد و مکتوبات مفصلی از آن دوره و قرون بعد به دست ما رسیده که ویژگی‌های واژگانی و دستوریِ این زبان را ثبت کرده‌اند. ازسوی دیگر، احتمالاً این زبان در همان زمان در مناطقی بیرون از عربستان نیز رواج داشته، یا این‌که بعدها از طریق اسلام به آن مناطق راه یافته و جایگزین زبان بومیِ آن مناطق شده است. در هر حال، تعامل احتمالیِ زبان عربی با زبان یا زبان‌های بومیِ هر منطقه (به‌مثابه پدیده‌ای معمول در جوامع بشری، از منظر جامعه‌شناسی زبان) و همچنین تحولات درون‌زبانی در واژگان و بخش‌های مختلف دستورزبان (آواشناسی، واج‌شناسی، صرف، نحو و معناشناسی) به‌تدریج باعث شده که گونه‌های امروزیِ عربی (یا همان «لهجه‌های محلی/عامیانه») از دل مادر مشترکشان (عربی قدیم) شکل بگیرند. در عین حال، پایین بودنِ سطح تماس گویشوران هر منطقه با یکدیگر باعث شکل‌گیری تنوعات گویشی در بین این گونه‌ها شده است. از این منظر، این گونه‌ها اصولاً صورت‌های تحول‌یافتهٔ عربی قدیم محسوب می‌شوند و می‌توان در چهارچوب نظریه‌ها و الگوهای زبان‌شناسی تاریخی، ویژگی‌های آوایی، واجی، صرفی، نحوی و معناییِ آن‌ها را با عربی قدیم مقایسه کرد و به نتایجی در این خصوص دست یافت. مقالهٔ حاضر، تلاشی در این حوزهٔ مطالعاتی محسوب می‌شود.

1- Standard Arabic

داده‌های تاریخیِ این پژوهش (در فارسی و عربی) و نیز داده‌های فارسی امروز، از کتاب‌های دستورزبان (شامل دستورهای همزمانی و تاریخی و کتب صرف‌ونحو) گرفته شده است. داده‌های گونه‌های محلیِ عربی، برگرفته از پیکره‌ای بالغ بر حدود ۹۰۰ جمله است که در یک پژوهش میدانی، از طریق مصاحبه با شش گویشور عربی خوزستان و لبنان (سه گویشور از هرکدام از این دو گونۀ محلی) با ابزار پرسشنامۀ شفاهی و توصیف تصویر فراهم شده‌است (دو پرسشنامه جمعاً شامل ۱۰۳ سؤال و ۱۴ تصویر). گویشوران گونۀ خوزستان، یک زن ۳۹ ساله از آبادان، یک مرد ۲۹ ساله از شادگان و یک مرد ۴۲ ساله از خرمشهر بوده‌اند و گویشوران گونۀ لبنان، یک زن ۲۲ ساله از بیروت، یک مرد ۲۵ ساله از نَبَطیّه و یک زن ۲۲ ساله از بَعَلبَک بوده‌اند.[1] در جلسات مصاحبه با هر گویشور، داده‌های تولید شده ضبط و سپس آوانویسی شده و در مواردی صحت آوانویسی‌ها به تأیید گویشور مربوطه رسیده است.

چهارچوب نظری مقاله *رده‌شناسی زبان*[2] است و مفاهیم بخش(۲) در این قالب تعریف شده‌است. بخش(۳) گزارشی از مطالعات پیشین است و بخش(۴) به تحلیل شواهد عربی و فارسی اختصاص دارد. در بخش(۵) تلاش شده سیر تحولات در این دو زبان و رابطۀ احتمالیِ هر تحول با سایر تحولات در همان زبان توضیح داده‌شود. درعین‌حال، هیچ شواهدی مبنی بر تأثیرگذاری عربی و فارسی بر یکدیگر در این حوزه‌ها وجود ندارد. بخش(۶) به طرح این مسئله و نیز نتیجه‌گیری و جمع‌بندی کلیِ مقاله می‌پردازد.

۲. مباحث نظری

ساده‌ترین قراردادِ دستوری برای متمایزکردن فاعل و مفعول که مستلزم استفاده از هیچ عنصر واژگانی یا دستوریِ دیگری نیست، این است که فاعل و مفعول در هر زبان معمولاً توالی ثابتی دارند. در اکثر زبان‌های جهان، ارکان اصلی جمله (فاعل، مفعول و فعل) و اجزای سازندۀ گروه‌های نحوی (گروه اسمی، گروه حرف‌اضافه و...) به‌طور منظم با ترتیب ثابتی ظاهر می‌شوند که «آرایش واژگانی» نامیده می‌شود. در سطح جمله، سه آرایش «فاعل–مفعول–فعل»،

۱- این افراد همگی تحصیلات دانشگاهی دارند و بعضی از آن‌ها در حال حاضر در زادگاه خود زندگی نمی‌کنند، ولی همگی در گفتگوهای روزمره در محیط خانه همچنان از زبان مادری (عربی محلی) استفاده می‌کنند.

2- linguistic typology

«فاعل-فعل-مفعول» و «فعل-فاعل-مفعول» معمول‌ترین آرایش‌ها با بیشترین بسامد هستند. بنابراین، در اکثر زبان‌های جهان ابتدا فاعل و سپس مفعول ظاهر می‌شود و از این منظر، آرایش واژگانی را می‌توان یکی از ابزارهای تمایز فاعل و مفعول دانست. به‌بیان ساده‌تر، دست‌کم در زبان‌های دارای سه آرایش مذکور، آن گروه اسمی که ابتدا می‌آید، فاعل است و گروه اسمی بعدی، مفعول است.[۱]

معیار تعیین آرایش واژگانی در زبان‌ها، دو عامل *بسامد* و *خنثی‌بودن* است. براساس عامل اول، توالی‌ای که بیشترین فراوانیِ وقوع را در زبان داشته‌باشد، «آرایش واژگانیِ *بی‌نشان*[۲]» نامیده می‌شود؛ و سایر توالی‌ها «آرایش واژگانیِ *نشاندار*[۳]» خواهندبود. براساس عامل دوم، اولاً توالی‌ای که فارغ از هرگونه تأکید و برجسته‌سازیِ اجزای جمله باشد، خنثی و بی‌نشان تلقی می‌شود؛ و ثانیاً جملهٔ خبریِ مثبت با فاعل و مفعولِ اسمی (نه بند فاعلی و مفعولی) که غیرضمیری و غیرمستتر باشند، مبنای تعیین آرایش خنثی و بی‌نشان قرار می‌گیرد (جمله‌های پرسشی، منفی، دارای بند فاعلی یا مفعولی، دارای ضمیر فاعلی یا مفعولی، و دارای فاعل یا مفعول محذوف، گاهی رفتارهایی استثنایی و آرایش‌هایی نشاندار دارند) (نک. ولوپیلای، ۲۰۱۲: ۲۸۴-۲۸۱). ازسوی دیگر، گاهی براساس معیارهای فوق نمی‌توان یک آرایش واحد را به‌عنوان آرایش بی‌نشان و خنثی در زبان تعیین کرد. یک نمونه از چنین وضعیتی زبان‌های دارای آرایش واژگانی آزاد است و نمونهٔ دیگر، زبان‌هایی است که دو آرایشِ بی‌نشان دارند (برای وضعیت دوم، نک. درایر، ۲۰۰۷: ۷۷).

دومین روش برای متمایزکردن فاعل و مفعول از یکدیگر، استفاده از ابزارهای مطابقهٔ فعل با فاعل و گاهی با مفعول است. در زبان‌های جهان، وندها (عمدتاً پیشوند و پسوند) و واژه‌بست‌ها ابزارهای مطابقه به‌شمار می‌روند. وندها به فعل جمله و واژه‌بست‌ها به فعل یا عنصر دیگری در جمله متصل می‌شوند و بسته به نوع مطابقه در هر زبان، در ویژگی‌هایی مانند شخص، شمار و جنس، با فاعل یا مفعول یا هردو مطابقه می‌کنند. درواقع، دستور هر زبان در سیر تحول تاریخی

۱- در پژوهش درایر (۲۰۱۳) فقط در ۲/۹٪ از زبان‌ها ابتدا مفعول و سپس فاعل ظاهر شده‌است.

2- unmarked
3- marked

خود، این امکان را دارد که ابزارهایی برای مطابقه ایجاد کند.[1] ویژگی‌های مطابقه (شـــخص، شـــمار و جنس)، هدف مطابقه (فاعل یا مفعول یا هردو) و درجهٔ اجباری یا اختیاری‌بودن آن، ابعاد مختلفِ فرایند شـکل‌گیری ابزارهای مطابقه در هر زبان محسـوب می‌شـوند و درعین‌حال، کاملاً محتمل اسـت که هریک از این موارد در تاریخ زبان دسـتخوش تحول شـوند (همچنان‌که تحول تاریخیِ الگوهای آرایش واژگانی زبان نیز پدیده‌ای کاملاً محتمل اســـت). با توجه به این‌که مسیر شکل‌گیریِ عناصر دستوری معمولاً یک‌طرفه است، همواره احتمال اجباری‌تر شدنِ نشـانه‌های مطابقه، تبدیل آن‌ها از واژه‌بسـت به وند (حرکت آن‌ها به‌سـوی فعل جمله و اتصـال کامل به آن) و نهایتاً حذف یکی از ویژگی‌ها یا اهداف مطابقه، یا حذف کاملِ نشـانه‌های مطابقه وجود دارد؛ و ازسـوی دیگر، احتمال آغاز شـدنِ چرخهٔ جدیدی از شـکل‌گیریِ هریک از این عناصر نیز همواره وجود دارد (نک. فوس، ۲۰۰۵).

سومین روش برای تمایزگذاری بین فاعل و مفعول، استفاده از نظام حالت‌نمایی به‌مثابه یک ابزار اسـت. نشـانه‌های حالت (وندها و واژه‌بسـت‌ها) معمولاً در انتهای اسـم یا گروه اسـمی ظاهر می‌شـوند و نقش دسـتوری آن را در جمله نشـان می‌دهند (در زبان‌های مختلف، نقش‌هایی مانند فاعل، انواع مفعول و متمم، و انواع قید می‌توانند در این فهرســـت قرار گیرند). هرچه تعداد نشـانه‌های حالت در یک زبان، بیشـتر باشـد و نقش‌های دسـتوریِ مرتبط با حالت‌نمایی، متنوع‌تر باشـــند، نظام حالت در آن زبان، غنی‌تر و گســـترده‌تر اســـت (نک. ولوپیلای ۲۰۱۲: ۱۷۶–۱۷۷پاورقی). در بعضــی زبان‌ها اصــولاً نظام حالت و نشــانه‌های حالت‌نما شــکل نگرفته‌اند و اصـطلاحاً چنین تمایزی «دسـتوری نشـده‌اسـت». در زبان‌هایی که نظام حالت دارند، حداقل دو حالت وجود دارد: حالت *فاعلی*[2] درمقابل حالت *غیرفاعلی*[3]. حالت غیرفاعلی در این زبان‌ها همهٔ نقش‌های دسـتوری غیر از فاعل را پوشـش می‌دهد. زبان‌های دارای نظام حالتِ گسـترده‌تر، پس از حالت فاعلی، به‌ترتیب، حالت‌های *مفعولی*[4]، *مضـــاف‌الیهی*[5] و *مفعول غیرصـــریح*[6] را نیز

۱– فرایند شکل‌گیری عناصر دستوری اصطلاحاً *دستوری‌شدگی* (grammaticalization) نامیده می‌شود (برای تعریف دقیق و معرفی انواع آن، نک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۹).

2- nominative
3- oblique
4- accusative
5- genitive
6- dative

می‌توانند داشته‌باشند (نک. بلیک، ۲۰۰۴: ۱۵۶). نظام‌های حالت نیز کاملاً در معرض تحول تاریخی قرار دارند و همواره احتمال شکل‌گیریِ نشانه‌های جدید (گسترش نظام)، ادغام نشانه‌ها (تقلیل‌یافتن نظام) و حتی ناپدید شدنِ تمام نشانه‌های حالت (فروپاشی حالت‌نمایی) وجود دارد.

درپایان، به این نکتۀ کلیدی باید اشاره کرد که زبان‌ها معمولاً از ترکیبی از سه ابزارِ تمایزگذاریِ مذکور (با درجات و نسبت‌های مختلف) استفاده می‌کنند و درعین‌حال، سهم هریک از این ابزارها در طول تاریخ زبان می‌تواند افزایش یا کاهش یابد و حتی به صفر برسد. ازسوی دیگر، باید توجه داشت که شکل‌گیریِ عناصر تصریفی (وند و واژه‌بست) فرایندی بسیار طولانی است که قرن‌ها و گاهی هزاران سال به‌طول می‌انجامد، ولی ناپدیدشدن آن‌ها می‌تواند در مدت‌زمانی نسبتاً کوتاه اتفاق بیفتد (هیگ، ۲۰۱۹: ۷۸ تعبیر استعاریِ «فاجعه‌بار» را برای توصیف سرعتِ ناپدیدشدن به‌کار برده‌است).

۳. پیشینۀ مطالعات

در این بخش، آثاری‌که به آرایش واژگانی، مطابقه و حالت در عربی یا فارسی در چهارچوب دستور سنتی یا نظریه‌های زبان‌شناسی پرداخته‌اند، به‌اختصار معرفی می‌شوند. دراین‌میان، آثاری که رویکرد رده‌شناختی داشته‌اند، طبعاً بیشترین قرابت را با پژوهش حاضر دارند و در بخش(۴) بعضاً به یافته‌هایشان اشاره خواهدشد.

۳-۱. در زبان عربی

نخستین بحثی که دراینجا باید مطرح شود، دستاوردهای سنت دستورنویسی عربی (صرف‌ونحو) در مباحثِ موردنظر است. این دستورها که اصولاً به توصیف عربی قدیم می‌پردازند، درزمینۀ آرایشِ واژگانی و مطابقه، توصیفات بسیار دقیقی از رفتار زبان عربی فراهم کرده‌اند. مباحثی چون جایگاه ظهور کلمات در جمله و «تقدیم» و «تأخیر» اجزای جمله (به‌عنوان اصل یا استثناء) درواقع، انواع الگوهای بی‌نشان و نشاندار را در عربی قدیم فهرست کرده‌اند. صورت‌های تصریف فعل و موارد ظهور و عدم ظهور ضمایر متصل فاعلی نیز درواقع توصیفی از نشانه‌های مطابقه هستند و «حروف مضارعه» هم در نظام مطابقه نقش دارند (نک. بخش۴-۲ از مقالۀ حاضر). درمقابل، در بحث «اِعراب اسم» (مرفوعات، منصوبات و مجرورات)

اولاً دســـتورهای زبان عربی، این پدیده را با «اعراب فعل» که نوعاً وجه فعل را بیان می‌کند، خلط کرده‌اند؛ و ثانیاً بحث اعراب را به اسم‌هایی که هیچ نشانۀ صوری ندارند، تحمیل کرده‌اند. دو اعراب «رفع» و «نصـب» در فعل مضــارع، به‌ترتیب، برابر با وجه اخباری و التزامی‌اند (نک. شــکرانی، ۱۳۷۴؛ متقی‌زاده، عامری و خان‌آبادی، ۱۳۹۷). ازســوی دیگر، دســت‌کم در رویکرد رده‌شــناســان زبان، فقط اعراب «ظاهری» با پدیدۀ حالت‌نمایی اسـم منطبق اسـت و اعراب‌های «محلی» و «تقدیری» به‌دلیل فقدان نشانۀ حالت، فاقد حالت درنظر گرفته می‌شوند (نک. مفیدی، ۱۳۹۸). همچنین در هرسه زمینۀ آرایش واژگانی، مطابقه و حالت، مشکل اساسیِ دستورهای ســنتی زبان عربی، این اســت که اصــطلاحات توصــیفیِ خاصّ خودشــان را دارند و با این اصطلاحاتِ منحصربه‌فرد عملاً امکان مقایسۀ رفتارهای دستوریِ زبان عربی با زبان‌های دیگر منتفی می‌شود.

پژوهش‌های زبان‌شــناســی متعددی که به بررســی دســتورزبان عربی پرداخته‌اند، عموماً از اصطلاحات نظری (با قابلیتِ کاربرد جهانی) استفاده کرده‌اند. بهلول (۲۰۰۸) به مسائل صرف فعل شامل زمان، وجه و نمود در عربی فصیح پرداخته و نقش دستوریِ عناصر صرفی را با نگاه نظری (تا حدی در چهارچوب نظریۀ زایشــی چامســکی) بررســی کرده‌اســت. مارمورشــتاین (۲۰۱۶) با رویکرد گفتمان-محور بر ویژگی‌های وجه اخباری (فعل مضارع) تمرکز کرده‌است. آئون، بن‌مأمون و شــویری (۲۰۱۰) در چهارچوب نظریۀ زایشــی، ســاختار جمله را در عربی فصیح (با اشاراتی به برخی لهجه‌های امروزی) بررسـی کرده‌اند. فاسـیِ فهری (۱۹۹۳) نیز در همین چهارچوب به مباحث صــرفی و نحوی جمله پرداخته و در اثر دیگرش (۲۰۱۲) ابعاد معناییِ ساخت‌های نحوی را هم موردبحث قرار داده‌است. اشلونسکی (۱۹۹۷) نیز در همین چهارچوب زایشی، مباحث ساخت جمله و آرایش واژگانی را در عربی و عبری مقایسه کرده و سلطان (۲۰۰۶) با همین رویکرد نظری فقط به مسئلۀ مطابقۀ فعل پرداخته‌است. درزمینۀ حالت اسـم، قبل از هر اثر دیگری باید به هاسـل‌باخ (۲۰۱۳) اشـاره کرد که مطالعه‌ای تطبیقی و نوعاً رده‌شــناختی در زبان‌های سامی است و زبان‌های متعددی مانند عربی، عبری، اکدی، اوگاریتی (در سوریۀ قدیم)، جِعِزی (در اتیوپی قدیم) و آرامی را مقایسه کرده‌است. هالبرگ (۲۰۱۶) فقط بر کاربرد نظام حالت در عربی فصــیح در ســخنرانی‌های رســمی تمرکز کرده‌اســت. البلوشــی (۲۰۱۱، ۲۰۱۳ و ۲۰۱۵) با رویکرد زایشی تلاش کرده بین نشانه‌های حالت اسم و نشانه‌های

وجه فعل، رابطه برقرار کند. احمد (۲۰۱۶) و بتوش (۲۰۱۷) نیز به‌ترتیب، *نظریهٔ حالتِ وابسته* و *نظریهٔ بهینگی* را برای ارائهٔ تحلیل‌های خود برگزیده‌اند.

درزمینهٔ لهجه‌های محلی عربی، نخست باید از واتسون (۲۰۰۲) نام برد که در بخشی از اثر خود، مباحث صرف و مطابقهٔ فعل را در عربی قاهره و صنعاء دنبال کرده‌است. بن‌مأمون (۲۰۰۰) نیز با رویکرد زایشی به همین مباحث در عربی مصر و مراکش پرداخته‌است. بروستد (۲۰۰۰) عربی مراکش، مصر، سوریه و کویت را در همین مباحث و همچنین آرایش واژگانی بررسی کرده‌است. کوول (۱۹۶۴) هم یک دستورزبان برای عربی سوریه با تمام سرفصل‌های معمول در دستورهاست. محمدبیگی و محمدبیگی (۱۳۹۵) نیز صورت‌های صرف فعل و مطابقه را در عربی صنعاء نشان داده‌اند.

۲-۳. در زبان فارسی

برخلاف مطالعات زبان عربی که اغلب در قالب نظریه‌هایی متفاوت با چهارچوب مقالهٔ حاضر (رده‌شناسی) انجام شده‌اند، در زبان فارسی، مطالعات رده‌شناختیِ متعددی درزمینهٔ آرایش واژگانی، مطابقه و حالت انجام گرفته‌است. دبیرمقدم (۱۳۹۲: فصل دوم)، منشی‌زاده و ناصح (۱۳۸۶) و رضائی (۱۳۹۰) با نگاهی درزمانی، مباحث آرایش واژگانی را دنبال کرده‌اند و استیلو (۲۰۰۹) با همین نگاه به بحث حالت پرداخته‌است. در بحث آرایش واژگانی فارسی امروز می‌توان به فقیری و سمولیان (۲۰۱۴) و شریفی (۱۳۸۷) ارجاع داد و راسخ‌مهند (۱۳۸۵) و رضایی و بهرامی (۱۳۹۴) هم به هرسه مبحثِ آرایش واژگانی و مطابقه و حالت پرداخته‌اند. ازسوی دیگر، کریمی (۲۰۰۵) و معین‌زاده (۲۰۰۱) در چهارچوب نظریهٔ زایشی، آرایش واژگانی فارسی را بررسی کرده‌اند (برای معرفی منابع بیشتر، نک. دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۹۷-۱۱۷).

۴. تحلیل شواهد

در این بخش، رفتارِ گونه‌های تاریخی و امروزیِ عربی و فارسی در سه حوزهٔ آرایش واژگانی (بخش۴-۱)، نظام مطابقه (بخش۴-۲) و نظام حالت (بخش۴-۳) با استناد به داده‌ها و توصیفات دستورنویسان و پژوهشگران زبان‌شناسی بررسی می‌شود. نظر به اولویت تحلیل زبان‌شناختی زبان عربی در این مقاله، در هر حوزه ابتدا داده‌های زبان عربی و سپس داده‌های زبان فارسی خواهدآمد. این داده‌ها با الفبای معمولِ هر زبان ارائه خواهندشد (الفبای عربی برای

داده‌های عربی قدیم و امروزی؛ الفبای آوانگارِ APA برای داده‌های فارسی باستان و میانه؛ و الفبای فارسی برای داده‌های فارسی نو).

۱-۴. آرایش واژگانی

در عربی قدیم، مهم‌ترین عامل ایجاد تنوع در آرایش ارکان جمله، نوع *محمول*[1] است که منجر به شکل‌گیریِ دو الگوی بی‌نشان برای جمله می‌شود. الگوی اول، حول محمول‌های فعلی شکل می‌گیرد: این محمول‌ها گرایش دارند که در ابتدای جمله ظاهر شوند و فاعل و مفعول به‌ترتیب پس از آن‌ها قرار می‌گیرند (آرایش «فعل-فاعل-مفعول»). الگوی دوم براساس محمول‌های غیرفعلی (شامل اسم، صفت و گروه حرف‌اضافه) شکل می‌گیرد: این محمول‌ها در جایگاهی پس از *فاعل*[2] ظاهر می‌شوند و آرایش «فاعل-محمول» تشکیل می‌دهند.[3] تفاوت اساسیِ این دو الگو، جایگاه ظهور فاعل است: به‌ترتیب، میانه و ابتدای جمله. درعین‌حال، هریک از دو الگوی مذکور حداقل یک جفتِ نشاندار هم دارند: الگوی اول می‌تواند به‌صورت «فاعل-فعل-مفعول» نیز ظاهر شود و الگوی دوم می‌تواند به‌صورت «محمول غیرفعلی-فاعل»[4] نیز بیاید. جملات (۱.الف-ب) به‌ترتیب، نمونه‌های الگوی بی‌نشان اول و همتای نشاندار آن هستند و جملات (۲.الف-ب) به‌ترتیب، نمونه‌های الگوی بی‌نشان دوم و همتای نشاندارش:

۱. الف) ولمّا رَأی <u>المؤمنونَ</u> الأحزابَ... (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۲)

(هنگامی‌که مؤمنان، آن گروه‌ها را دیدند...)

ب) لکنِ <u>الرّاسخونَ</u> فی العلمِ منهُم والمؤمِنونَ یؤمِنونَ بِما أُنزِلَ إلَیک و ما أُنزِلَ من قبلک. (سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۶۲)

1- predicate

۲- اطلاق نام «فاعل» به مبتدای جملهٔ اسمیه، درراستای گرایش عمومی نظریه‌های زبان‌شناسی است که *دریافت‌کنندهٔ محمول* (یعنی آنچه/آن‌که خبری درباره‌اش بیان می‌شود) را «فاعل» می‌نامند. این یکدست‌سازیِ اصطلاحات دستوری اصولاً امکان مقایسهٔ زبان‌ها و نیل به شناخت بیشتر از وجوه تفاوت و شباهت آن‌ها را فراهم می‌کند.

۳- در صرف‌ونحو عربی، این محمول‌های غیرفعلی و محمول‌های فعلیِ مؤخر را «خبر» می‌نامند و فاعلِ آن‌ها «مبتدا» نامیده می‌شود که در جایگاهِ قبل از محمول ظاهر می‌شود.

۴- «خبر مقدم» و «مبتدای مؤخر» در اصطلاح صرف‌ونحو.

(ولی ازمیان آن‌ها، راسخان در علم و مؤمنان به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان می‌آورند.)

۲. الف) غَدائرُهُ مُستَشزِرات إلی العُلی.

(دسته‌موهای گیسوانش به‌هم تابیده و بلند شده‌است.) (إمرؤالقیس: ترجانی‌زاده، ۱۳۴۸: ۲۱–۲۰)

ب) حَولَ الأمیرِ جُنودُهُ المُجَنَّدة. (الشرتونی، ۱۳۸۷: ج۱۹۶/۴)

(گرداگرد امیر، لشکریانش جمع‌اند.)

در عربی قدیم، الگوی *فاعل‌آغازین* (مانند جملهٔ ۱.ب) مشخصاً با الگوی *فاعل-محمول* (مانند جملهٔ ۲.الف) مرتبط است و دستورهای زبان عربی نیز این ارتباط ساختاری را با اصطلاح «جملهٔ اسمیه» توصیف کرده‌اند. در اینجا دلایل شکل‌گیری الگوهای نشاندار مدنظر نیست (برای معرفی موارد «تقدیم خبر» یعنی ظهور محمول غیرفعلی در جایگاهِ قبل از فاعل، نک. الشرتونی، ۱۳۸۷: ج۱۹۴/۴؛ إبن‌عقیل، ۱۴۰۰ق: جزء۱/۲۳۲–۲۴۳). آنچه در اینجا محل بحث است، وجود تنوع در الگوی بی‌نشان است. پدیدهٔ تنوع در آرایش بی‌نشان به‌هیچ‌وجه پدیده‌ای شایع در زبان‌ها نیست و درصدِ پایینی از زبان‌ها چنین رفتاری دارند (نک. درایر، ۲۰۱۳). همچنین درمواردی، وجود چنین تنوعی نشانهٔ آن است که تحولی در آرایش واژگانی درحالِ وقوع است. درمورد زبان عربی، پیگیری علت شکل‌گیریِ چنین تنوعی لااقل مستلزم بررسی زبان‌های کهن‌ترِ سامی است و صرفاً با داده‌های خودِ زبان عربی نمی‌توان به علت تنوع دست یافت، زیرا هردو الگوی (۱.الف) و (۲.الف) کاملاً بی‌نشان هستند و هیچ تأکیدی در هیچ‌کدام دیده نمی‌شود. ازسوی دیگر، زبان‌های دارای محمولِ غیرفعلی (مانند ۲.الف) نیز معمولاً رفتار یکسانی با هردو نوع محمول (فعلی و غیرفعلی) از لحاظ جایگاه ظهورشان دارند؛ مانند روسی (روی، ۲۰۱۳: فصل۵)، لاتین (بلیک، ۲۰۰۴: ۹۳)، یونانی و لیتوانی (وتسر، ۱۹۹۶: ۱۳۸–۱۳۷). درواقع به‌نظر می‌رسد که تنوع آرایش بی‌نشان در عربی، ابعادی فراتر از بحث تنوع انواع محمول دارد؛ به این معنا که ممکن است این تنوع، مقدمهٔ تحولات بعدی در آرایش واژگانی باشد (هرچند اظهارنظر قطعی دراین‌باب را باید به مطالعات بینازبانیِ خانوادهٔ سامی موکول کرد).

درهرحال، به استناد پیکرهٔ نگارنده، وضعیتی که امروزه دست‌کم در دو گونهٔ عربی خوزستان و لبنان دیده می‌شود، این است که آرایش «فعل–فاعل–مفعول» (الگوی بی‌نشان اول) کنار گذاشته شده و فاعل همواره در ابتدای جمله ظاهر می‌شود و سپس محمول فعلی یا غیرفعلی می‌آید.[1] بنابراین، زبان عربی در زمینهٔ آرایش واژگانی، شاهد تحولی اساسی در تاریخ خود بوده‌است. در مطالعات آتی، بررسی آماریِ انواع جمله در متون مختلف عربی که در قرن‌های بعد از اسلام تا دورهٔ معاصر نوشته شده‌اند، شاید بتواند روند غلبهٔ تدریجیِ آرایش «فاعل–فعل–مفعول» (الگوی بی‌نشان دوم) را نشان دهد؛ و البته این احتمال هم وجود دارد که الگوهای نوشتاری قرآن در قرن‌های بعد نیز تقلید شده‌باشد. جملات (۳.الف–ب) و (۴.الف–ب) به‌ترتیب، نمونه‌هایی از محمول‌های فعلی و غیرفعلی‌اند:

۳. الف) أفسَريّةِ الپولیس ما لِگو المُجرِم. (خوزستان)

(افسران پلیس مجرم را پیدا نکردند.)

ب) بُکرا الهَوا بیصیر أبرَد. (لبنان)

(فردا هوا سردتر می‌شود.)

۴. الف) السَچاچین باشطات. (خوزستان)

(چاقوها تیز هستند.)

ب) بَیَ المریم إنسان کْتیر مْنیح. (لبنان)

(پدر مریم آدم خیلی خوبی است.)

درمقابل، زبان فارسی در طول تاریخ خود، هیچ تغییری را در آرایش ارکان اصلی جمله تجربه نکرده‌است و همواره آرایش بی‌نشان «فاعل–مفعول–فعل» داشته‌است. در قدیمی‌ترین متونِ این زبان، یعنی کتیبه‌های هخامنشی فارسی باستان، حرکت ارکان جمله و تشکیل انواع آرایش‌های نشاندار، آزاد است، ولی آرایش واژگانی عادی و بنیادین، «فاعل–مفعول–فعل» است (نک. کنت، ۱۹۵۳: ۹۶؛ شروو، ۲۰۰۹: ۹۴). در فارسی میانه شامل کتیبه‌ها و متون دورهٔ ساسانی و اوایل دورهٔ اسلامی نیز «آرایش بنیادین جمله در ساخت‌های بی‌نشان... SOV [فاعل–مفعول–

۱– حذف فاعل در «زبان‌های ضمیرانداز» پدیدهٔ نحوی مستقلی است و نباید با بحث آرایش بنیادین جمله خلط شود. در هردو گونهٔ خوزستان و لبنان، امکان تولید ساخت‌های «فعل–مفعول» با فاعل مستتر وجود دارد، ولی ساخت‌های دارای حذف نحوی، نشاندار هستند.

فعل] است. جمله با فاعل آغاز و به فعل تمام می‌شود. جایگاه مفعول در این زبان، پیش از فعل است» (منشی‌زاده و ناصح، ۱۳۸۶: ۲۴۴؛ همچنین نک. برونر، ۱۹۷۷: ۱۸۰). همین آرایش بی‌نشان در فارسیِ ادبیات قدیم هم ادامه یافته و به امروز رسیده‌است (نک. ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ج۴۴۸/۳؛ ماهوتیان، ۱۳۷۸: ۱۶). داده‌های زیر به‌ترتیب، نمونه‌هایی از فارسی باستان، میانه، قدیم و امروز هستند:

۵. الف) kāra haya nadi^{n}tabairahyā tigrām adāraya^{t}.

(سپاه ندینتبئیر دجله را در اختیار داشت.) (چنگیزی، ۱۳۹۷: ۹۷)

ب) amā tō šahr ī nōg dīd hē.

(ما تو را –ای سرزمینِ نو– دیده‌ایم.) (برونر، ۱۳۷۶: ۳۹۰)

پ) پنا خسرو آن سرزمین را بخرید. (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ج۴۴۸/۳)

ت) علی آبو به مینو داد. (ماهوتیان، ۱۳۷۸: ۱۷)

درمورد آرایش جمله در فارسی امروز، معین‌زاده (۲۰۰۱) با ارجاع به تحقیقات قبلی خود، ادعا کرده‌است که این زبان درراستای سایر ساخت‌های هسته‌آغازین‌اش، آرایش هسته‌آغازین در گروه فعلی را نیز در گفتمان بی‌نشان (با بسامدِ بسیار پایین‌تر) می‌پذیرد (ص۱۰۰). سایر پژوهش‌هایی که بحث روند تاریخیِ تغییر رده در فارسی را مطرح کرده‌اند (مانند دبیرمقدم، ۱۳۹۲؛ راسخ‌مهند، ۱۳۹۶؛ رضائی، ۱۳۹۰) سخنی از تبدیل آرایش «مفعول–فعل» به «فعل–مفعول» در فارسی امروز نگفته‌اند. ازسوی دیگر، ظهور بند مفعولی در جایگاهِ پس از فعل (مانند *می‌دونم که علی آبو به مینو داد*) نیز در چهارچوب *اصل سنگینی*[1] به‌سادگی قابل‌توجیه است؛ و به استناد مباحث بخش(۲)، الگوی بی‌نشان را نمی‌توان از چنین جملاتی استخراج کرد.

۴-۲. نظام مطابقه

در عربی قدیم، دو دسته عنصر برای بیان مطابقهٔ فعل با فاعل وجود دارد. دستهٔ اول، پیشوندهایی هستند که شخص و گاهی جنس و شمار را مشخص می‌کنند و فقط به فعل زمان حال (با خوانش حال و آینده) متصل می‌شوند («حروف مضارعه» دراصطلاح صرف‌ونحو عربی). تکواژگونه‌های این دسته عبارت‌اند از: یـ (برای سوم‌شخص مذکر؛ و سوم‌شخص جمع

۱- heaviness principle؛ براساس این اصل، وابسته‌های سنگین‌تر (مانند بند موصولی) گرایش دارند که پس از هسته واقع شوند (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۳۲).

مؤنث)، تـ (برای دوم‌شخص؛ و سوم‌شخص مفرد و مثنی مؤنث)، أ (برای اول‌شخص مفرد)، نـ (برای اول‌شخص جمع). حضور اجباری آن‌ها با فعل زمان حال و غیابشان در زمان گذشته (تکمیل وقوع فعل) نشان می‌دهد که این تکواژ، نشانهٔ مقولهٔ *نمود ناکامل*[۱] است (این مقوله در زمان گذشته نیز با همین صورتِ زمان حال، همراه با صورت زمان گذشتهٔ فعل کمکیِ «بودن» به‌کار می‌رود؛ مانند *کان یذهب* «می‌رفت»). دستهٔ دومِ عناصر مطابقه، پسوندهایی هستند که در زمان حال و گذشته متفاوت‌اند. در زمان حال فقط صورت‌های مثنی و جمع (دوم‌شخص و سوم‌شخص) و همچنین دوم‌شخص مفرد مؤنث، پسوند می‌گیرند (پسوندهای *-ان*، *-ونَ*، *-نَ*، *-ینَ*). این پسوندها به *وجه فعل*[۲] نیز حساس‌اند و در وجه التزامی و امری، تغییراتی ساختواژی در آن‌ها حاصل می‌شود. همچنین پسوندهای زمان حال به آرایش واژگانی جمله حساس‌اند: فقط در آرایش فعل‌میانی اجباراً ظاهر می‌شوند (مثال ۱.ب) و در آرایش فعل‌آغازین نمی‌توانند بیایند (مثال ۱.الف). پسوندهای زمان گذشته مجموعهٔ کاملی را برای تمام شخص‌ها و شمارها و جنس‌ها (به‌جز سوم‌شخص مفرد مذکر) تشکیل می‌دهند. این عناصر، تنوعی برای وجه ندارند، ولی همانند پسوندهای زمان حال فقط در آرایش فعل‌میانی ظاهر می‌شوند؛ با این تفاوت که پسوند مؤنث «-َتْ» معمولاً اجباری است (برای تفصیل جزئیات، نک. إبن‌عقیل، ۱۴۰۰ق: جزء۲/۸۸-۹۲؛ الشرتونی، ۱۳۸۷: ج۴/۱۸۴-۱۸۵).

داده‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که شمار مثنی در هردو گونهٔ خوزستان و لبنان از بین رفته‌است. سایر تمایزات عربی قدیم در گونهٔ خوزستان همچنان وجود دارد و پیشوندهای نمود ناکامل و مطابقه نیز دقیقاً همانند عربی قدیم استفاده می‌شوند، ولی صورت دوم‌شخص مفرد مذکر و اول‌شخص مفرد در زمان گذشته همانند شده‌اند. پسوندهای مطابقه هم با تحولات آواییِ قابل‌ملاحظه (نسبت به عربی قدیم) به‌کار می‌روند. در گونهٔ لبنان، اولاً تمایز جنس در افعال جمع، خنثی شده‌است؛ و ثانیاً یک پیشوند ناکامل‌ساز جدید و بدون کارکرد مطابقه شکل گرفته‌است که کارکردش تقویت پیشوند نمود ناکاملِ عربی قدیم، یا به احتمال قوی‌تر، خالی‌کردنِ پیشوند قدیمی از نقش نمودی و بقای آن برای نقش مطابقه است. شکل‌گیری یک عنصر دستوری جدید و ظهور آن همزمان با عنصر قدیمی، پدیده‌ای کاملاً شایع در زبان‌های

۱- imperfective aspect؛ رویدادِ تکمیل‌نشده‌ای که در زمان حال یا گذشته در حال وقوع است یا به‌مثابه عادت تکرار می‌شود.

2- verbal mood

جهان اسـت. نمونه‌ای از آن در تاریخ زبان فارسـی، ظهور همزمانِ «همی/می» و پسـوند «ی» با فعل زمان گذشته است. ناتل خانلری (۱۳۶۵: ج۲۴۳/۲) معتقد است که «جمع دو جزء در یک فعل، دال بر این اســت که *همی/می* نشــانهٔ اســتمرار و *ی* برای افادهٔ معنی تکرار اســت». لازار (۱۹۶۳) ضمن تأیید وجود دو نقش دستوری در بعضی شواهد (تکرار عمل و همچنین استمرار و دوام) تصریح کرده که «در موارد دیگر به‌نظر می‌رسد که *همی* یا *می* فقط تکرار عمل را تأکید می‌کنند» (نقل از فرشـیدورد، ۱۳۹۱: ۲۰۳) و نمونه‌های (۶) را ارائه کرده‌اسـت (برای نمونه‌های بیشتر، نک. احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۲۹۹–۳۰۴؛ و برای توضیحی کوتاه درمورد علت شکل‌گیری *نشان‌گذاریِ مضاعف*[1]، نک. مفیدی، ۱۳۹۵: ۶۴–۶۵):

۶. الف) گروهی مردم به زیر درخت سـیب بودند و از او سـیب همیافتادی و ایشـان همیخوردندی. (الابنیه)

ب) هرکه او را متابع نشدی، همیکُشتی. (تاریخ بلعمی)

درهرحال، تصـریف فعل «دیدن» در دو گونهٔ خوزسـتان و لبنان به‌ترتیب در جدول‌های (۱) و (۲) ارائه شـده‌است، و مقایسـهٔ آن با تصـریف فعل در عربی قدیم، نشان‌دهندهٔ تحولاتی است که در نظام مطابقهٔ عربی رخ داده‌است:

جدول۱. تصریف افعال در گونهٔ خوزستان

		حال		گذشته	
		مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
سوم شخص	مفرد	إيشوف ([illegible]išu:f)	تشوف (təšu:f)	شاف (š[illegible]:f)	شافَت (š[illegible]:f[illegible]t)
	جمع	إيشوفون ([illegible]išu:fu:n)	إيشوفَن ([illegible]išu:f[illegible]n)	شافَو (š[illegible]:f[illegible]w)	شافَن (š[illegible]:f[illegible]n)
دوم شخص	مفرد	تشوف (təšu:f)	تشوفين (təšu:fi:n)	شِفِت (šəfət)	شِفتی (šəfti)
	جمع	تشوفون (təšu:fu:n)	تشوفَن (təšu:f[illegible]n)	شِفتوا (šəftu:)	شِفتَن (šəft[illegible]n)

1- double-marking

اول شخص	مفرد	اشوف (▯əšu:f)	شِفِت (šəfət)
	جمع	نشوف (nəšu:f)	شِفنه (šəfnə)

جدول۲. تصریف افعال در گونهٔ لبنان

		حال		گذشته	
		مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
سوم شخص	مفرد	بیشوف (bišu:f)	بتشوف (bətšu:f)	شاف (š◠:f)	شافَت (š◠:f◠t)
	جمع	بیشوفوا (bišu:fu:)		شافوا (š◠:fu:)	
دوم شخص	مفرد	بتشوف (bətšu:f)	بتشوفی (bətšu:fi)	شِفِت (šəfət)	شِفتی (šəfti)
	جمع	بتشوفوا (bətšu:fu:)		شِفتوا (šəftu:)	
اول شخص	مفرد	بشوف (bəšu:f)		شِفِت (šəfət)	
	جمع	مِنشوف (mənšu:f)		شِفنه (šəfnə)	

در مقابل، زبان فارسی در حوزهٔ مطابقه شاهد تحولاتی بنیادین در طول تاریخ خود بوده‌است. در فارسی باستان، فعل در سه شمار مفرد و مثنی و جمع و در سه شخص (اول، دوم و سوم‌شخص) با فاعل خود مطابقه می‌کرده است. این شناسه‌های مطابقه به دو گروه تقسیم می‌شدند: شناسه‌های اولیه برای زمان حال، و شناسه‌های ثانویه برای زمان گذشته (نک. جدول

این شناسه‌ها در چنگیزی ۱۳۹۷: ۷۶–۷۷). در مسیر گذار از دورهٔ باستان به میانه، فرایندهای آوایی متعددی مانند تضعیف همخوان‌های غیرآغازی، تخفیف واکه‌های مرکب، و حذف عمومی واکه و پایلنه در هجاهای پایانی کلمه (به‌دلیل انتقال *تکیه* به هجاهای قبل) رخ داد که حاصل آن‌ها فروپاشی کامل یا نسبیِ بسیاری از تمایزات دستوری فعل و اسم بود (نک. مگی و اورساتی، ۲۰۱۸: ۱۹–۲۰). آنچه از نظام مطابقهٔ باستان به دورهٔ میانه رسید، صورتِ تحول‌یافته و بازتحلیل‌شدهٔ شناسه‌های خاصی از وجه اخباری و التزامی بود که دستهٔ دوم (شناسه‌های التزامی) نیز بعدها به‌تدریج کنار گذاشته شدند (نک. ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۷۰–۱۷۱؛ جوزفسون، ۲۰۱۳). از سوی دیگر، در دورهٔ میانه نظام مطابقه به دو بخش تقسیم شد: ۱) افعال زمان حال و افعال لازم در زمان گذشته که در آن‌ها فعل با فاعل مطابقه می‌کرد؛ و ۲) افعال متعدی در زمان گذشته که در آن‌ها فعل با مفعول مطابقه می‌کرد (نک. رضائی باغ‌بیدی، ۱۳۸۸: ۱۵۸–۱۶۰).[۱] نهایتاً در گذار از دورهٔ میانه به دورهٔ نو، بخش دوم نیز به‌صورت مطابقه با فاعل بازتحلیل شد.

آخرین مسئله‌ای که در این بخش باید به آن پرداخت، بحث قابل‌مناقشهٔ مطابقهٔ «ضمایر متصل» با مفعول در عربی و فارسی است.[۲] مناقشه بر سر این است که این عناصر، خودشان مفعول هستند یا فقط نشانهٔ مطابقهٔ مفعول‌اند؟ اگر تبدیل‌شدن به وند و اجباری‌شدن را لازمهٔ حصول نقش مطابقه برای واژه‌بست‌ها بدانیم، قطعاً پاسخ پرسش، این خواهدبود که این عناصر، نقش مطابقه ندارند. در فارسی، چنین دیدگاهی را دست‌کم در راسخ‌مهند (۱۳۸۹) و هیگ (۲۰۱۹) می‌توان یافت. بااین‌حال، همین دو اثر، به‌ترتیب، واژه‌بست‌های ضمیری در ساخت‌های لازمِ یک‌شخصه (مانند *خوابم می‌آید*) و نقش معناییِ عامل در افعال متعدیِ زمان گذشته (در

۱– مثال‌های زیر از فارسی میانه، نمونه‌هایی از الگوی شماره (۱) هستند که در تقابل با جمله (۵.ب) در بخش قبل به‌عنوان نمونه‌ای از الگوی شماره (۲) قرار می‌گیرند. در مثال (الف) زیر، فعل جمله زمان حال است و با فاعل (اول‌شخص مفرد) مطابقه کرده و در مثال (ب) نیز فعل لازمِ زمان گذشته با فاعل (دوم‌شخص مفرد) مطابقه کرده است. متقابلاً در جمله (۵.ب) مطابقه بین فعل متعدیِ زمان گذشته با مفعول (دوم‌شخص مفرد) صورت گرفته است.

الف) kū-t an nē padīrem.

(... که من تو را نمی‌پذیرم.) (نودا، ۱۹۸۰؛ در دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۵۴)

ب) āmad hē.

(تو آمدی.) (همان: ۱۵۵)

۲– این عناصر در فارسی، واژه‌بستِ ضمیری‌اند، ولی تعیین ماهیت آن‌ها در عربی، نیازمند بررسی رفتار ساختواژی‌شان در مطالعات آتی است.

فارسی میانه) را دارای نقش مطابقه دانسته‌اند. بهرامی و رضایی (۱۳۹۳) موضعی بینابین اتخاذ کرده‌اند و معتقدند که «نمایه‌های مفعولی زبان فارسی در ۷ معیار از ویژگی واژه‌بست‌ها تبعیت می‌کنند و درعین‌حال ۴ مشخصهٔ مهم عناصر مطابقه را نیز دارا هستند» (ص۹۴). رابرتس (۲۰۰۱: ۱۳۸) توزیع تکمیلی واژه‌بست‌ها و وندهای مطابقه را مبنای انتساب نقش مطابقه به واژه‌بست‌ها (در پشتو) قرار داده و مفیدی (۱۳۸۶) نیز به استناد همین دیدگاه و شواهد *واژه‌بست مضاعف*[1] (حضور همزمانِ مفعول و واژه‌بست؛ مانند *او را فرود آوریدش تا بیاساید*)، به کارکرد مطابقه برای واژه‌بست قائل شده‌است. چنین شواهدی در عربی کاملاً نشاندار هستند و با مفاهیم *مبتدا*[2] و *کانون*[3] (بسته به جایگاه تأکید و الگوی آهنگ جمله) منطبق‌اند. درنتیجه، احتمالاً با قطعیت بیشتری بتوان ضمیر متصل عربی را مفعولِ فعل دانست. جملات (۷) نمونه‌هایی از گونه‌های امروزی‌اند:

۷. الف) إلکْتاب خِذِیَتَه مِن صاحْبی. (خوزستان)
(کتاب رو از دوستم گرفتمش.)
ب) الأکل حَضَّرتو ماما. (لبنان)
(غذا رو مامان آماده‌اش کرد.)

۳-۴. نظام حالت

در چهارچوب مباحث بخش(۲)، در عربی قدیم، سه حالت ساختواژی وجود دارد: فاعلی، مفعولی و مضاف‌الیهی. این سه حالت به‌ترتیب با سه اصطلاح «اعراب رفع»، «اعراب نصب» و «اعراب جر» در صرف‌ونحو عربی منطبق‌اند (نک. توضیحات مفیدی، ۱۳۹۸ دربارهٔ مصادیق هریک از این حالت‌ها در عربی قدیم، و مقایسهٔ آن‌ها با رفتارهای مشابه در بعضی زبان‌های دیگر). اغلبِ اسم‌ها و صفت‌ها و قیدها بسته به جایگاه دستوری‌شان در یکی از این سه حالت ظاهر می‌شوند. بررسی شواهد پیکرهٔ پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در دو گونهٔ امروزی عربی، واکه‌های کوتاه حالت‌نما در اسم‌های مفرد و جمع مکسر و جمع مؤنث، دیگر ظاهر نمی‌شوند. در اسم‌های جمع مذکر سالم نیز نشانهٔ حالت‌نمای غیرفاعلی (شامل حالت‌های

1- clitic doubling
2- topic
3- focus

مفعولی و مضاف‌الیهی) به اسم‌های دارای حالت فاعلی نیز تعمیم یافته و درنتیجه، تمایز حالت کاملاً خنثی شده‌است.

۸. الف) بَناتْ عَمّی لیل و نهارْ إیحاولَنْ إیصیرَنْ شاگردْ أولْ بالکَلاسْ. (خوزستان)

(دخترعموهام شبانه‌روز تلاش می‌کنن شاگرد اول کلاس بشن.)

ب) بِحِبّ کْتیرْ علمِ اللغة. (لبنان)

(زبان‌شناسی رو خیلی دوست دارم.)

۹. الف) المتّهمینْ چانَوْ گاعدینْ بردیف الأول. (خوزستان)

(متهمان در ردیف اول نشسته‌بودند.)

ب) المُدَرّبینْ دَرّبوا اللاعبینْ مْنیحْ. (لبنان)

(مربیان، بازیکنان رو خوب تمرین دادند.)

در جملات (۸.الف–ب) نشانهٔ حالت در پایانِ هیچ‌یک از اسم‌ها ظاهر نشده و کسرهٔ «علم» (مفعول در جملهٔ ۸.ب) هم «واکهٔ میانجی» است و در اصطلاح صرف‌ونحو عربی، برای جلوگیری از «التقای ساکنین» درج می‌شود (مانند *لاتَضْرِبِ العبد* در عربی قدیم). در جملات (۹.الف–ب) نیز اسم‌های جمع، همگی پسوند «ین» گرفته‌اند و درواقع، نشانهٔ حالت نصب و جر به رفع نیز تسری یافته‌است و درنتیجه، پسوندها هیچ اطلاعاتی درمورد نقش دستوری اسم ارائه نمی‌دهند.

در نظام حالتِ زبان فارسی نیز در گذار از دورهٔ باستان به میانه و سپس نو، در چندین مرحله تحولاتی رخ داده‌است. در فارسی باستان «اسم در شمار مفرد، هفت حالت، در شمار مثنی چهار حالت و در جمع شش حالت را نشان داده‌است» (چنگیزی، ۱۳۹۷: ۴۸). در فارسی میانه، ضمن حذف شمار مثنی، تمایزهای حالت در مفرد و جمع نیز عموماً خنثی شده‌است. به‌بیان دقیق‌تر، در اوایل این دوره (مثلاً در کتیبه‌های اوایل ساسانی) نمونه‌هایی از یک نظام حالتِ دوعضوی (حالت صریح/مستقیم در مقابل حالت غیرصریح/غیرمستقیم) دیده می‌شود و در متون متأخر (اواخر ساسانی و اوایل دورهٔ اسلامی) این تمایز فقط در ضمیر اول‌شخص مفرد دیده می‌شود (نک. رضائی باغ‌بیدی، ۱۳۸۸: ۱۵۶–۱۵۷). ازسوی دیگر، از همان دورهٔ میانه شاهد آغاز شکل‌گیری یک نشانهٔ جدید برای حالت مفعولی هستیم که در دورهٔ نو به‌تدریج تثبیت می‌شود: کاربرد rād/rāy و «را» برای مفعول صریح (دبیرمقدم، ۱۳۸۴: ۱۱۴–۱۱۸). کسرهٔ

اضافه نیز در بعضی پژوهش‌های زبان فارسی (ازجمله سمیعیان، ۱۹۹۴؛ لارسن و یاماکیدو، ۲۰۰۵؛ استیلو، ۲۰۰۹) «نشانهٔ حالت» یا «شبیه نشانه‌های حالت» درنظر گرفته شده‌است.

۵. تبیین سیر تحولات

۱-۵. حذف، شکل‌گیری یا تقویت ابزار

در بحث ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول در زبان عربی، مهم‌ترین اتفاقی که در طول تاریخِ این زبان رخ داده‌است، حذف کامل ابزار حالت‌نمایی است. در داده‌های نگارنده از عربی خوزستان و لبنان (پیکرهٔ ۹۰۰ جمله‌ای) هیچ نمونه‌ای از ظهور نشانه‌های حالت مشاهده نشد. از سوی دیگر، سایر گزارش‌ها نیز حاکی از حذف این نشانه‌ها در سایر گونه‌های امروزی است. برای مثال، واتسون (۲۰۰۲) در پژوهش خود دربارهٔ عربی صنعاء و قاهره اشاره کرده است که پایانه‌های حالت «همگی در گویش‌های امروزیِ عربی ناپدید شده‌اند» (ص۴). هاسل‌باخ (۲۰۱۳) نیز در پژوهشی تطبیقی در باب زبان‌های خانوادهٔ سامی ادعا کرده که «هیچ زبان سامی محاوره‌ایِ امروزی حالت تصریفی را حفظ نکرده است» (ص۳۳۲).

درعین‌حال، شواهدی در دست نیست که نشان دهد این اتفاق چگونه و احتمالاً طی چه مراحلی به‌وقوع پیوسته‌است. به‌بیان دیگر، ازآنجایی‌که گونه‌های محلی در قرون گذشته به نگارش درنیامده‌اند، مسیر گذارِ زبان از گونهٔ عربی قدیم به گونه‌های امروزی‌اش ثبت نشده‌است. گروبر–میلر (۱۹۹۰) متونی مسیحی به زبان عربی فلسطینی از قرن ۲ تا ۴ هجری را معرفی کرده که حذف نشانه‌های حالت در بعضی نمونه‌ها و بی‌قاعدگی در کاربرد آن‌ها در بعضی نمونه‌های دیگر را نشان می‌دهد. وی از مباحث خود نتیجه‌گیری کرده که نشانهٔ حالت مفعولی احتمالاً در مرحله‌ای متأخرتر از دیگر نشانه‌ها ناپدید شده‌است. بااین‌حال قاعدتاً نتایج او را نمی‌توان به گونه‌های محلیِ دیگر تعمیم داد و درواقع نمی‌توان تعیین کرد که از چه قرونی نظام حالت در گونه‌های محلی کنار گذاشته شده‌است.

مشابه همین اتفاق در گذار زبان فارسی از دورهٔ باستان به میانه رخ داده‌است و وقوع کاملِ فرایند یعنی ناپدید شدنِ تمایزهای حالت (حذف کامل ابزارهای حالت‌نمایی) تا انتهای دورهٔ میانه به‌طول انجامیده‌است. برخلاف زبان عربی، اطلاعات بیشتری از مسیر وقوع این تحول در فارسی در دست است: ابتدا هفت حالتِ فارسی باستان به دو حالت در اوایل دورهٔ میانه تقلیل

یافته، سپس تمایز در اسم‌ها از بین رفته و صرفاً در ضمیر اول‌شخص مفرد باقی مانده، و نهایتاً در این ضمیر هم از بین رفته‌است. ازسوی دیگر، برخلاف زبان عربی که هیچ نشانهٔ جدیدی را برای حالت‌نمایی شکل نداده، زبان فارسی یک یا دو نشانهٔ جدید ایجاد کرده و درواقع به احیای نظام حالت‌نماییِ خودش در گستره‌ای محدودتر دست زده‌است. می‌دانیم که شکل‌گیری نشانهٔ حالت در زبان، فرایندی بسیار طولانی و زمان‌بَر است و نشانه‌های جدید تا حد زیادی در واکنش به خلأ ابزار تمایزگذاری فاعل و مفعول به‌وجود می‌آیند. براین‌اساس، این فرضیه قابل‌طرح است که شاید حذف کاملِ ابزار حالت‌نمایی در عربی‌های محلی، پدیده‌ای نسبتاً متأخر باشد (یعنی در چند قرنِ اخیر رخ داده‌باشد) و نظام‌های دستورزبانِ گونه‌های محلی هنوز فرصت نکرده‌اند که حالت‌نمایی را احیا کنند و نشانه‌های جدیدی را شکل دهند. درعین‌حال، در غیاب متون مکتوب از گونه‌های محلی در قرون اخیر (و اساساً در کلّ دورهٔ تکوین‌شان) عملاً راهی برای اثبات یا ردّ این فرضیه وجود ندارد.

ازسوی دیگر، تحول در آرایش واژگانی عربی و پیامد آن یعنی تقویت ابزار مطابقه می‌تواند بحث فوق را تحت تأثیر قرار دهد. در عربی قدیم، نظام مطابقهٔ فعل در زمان گذشته ۱۳ صورت و در زمان حال ۱۱ صورت داشت. به استناد جدول(۱)، با حذف صورت‌های مثنی در عربی خوزستان، مطابقهٔ فعل به ۹ صورت در هریک از زمان‌های گذشته و حال تقلیل یافته‌است. همچنین به استناد جدول(۲)، با حذف مثنی و خنثی‌شدنِ تمایز جنس در صورت‌های جمع در عربی لبنان، تعداد صورت‌های مطابقه به ۷ صورت در هریک از زمان‌ها تقلیل یافته‌است. در نگاه اول، این آمارها به‌معنای کوچک‌تر شدنِ نظام مطابقه در گونه‌های امروزی است. بااین‌حال، نکتهٔ مهمی که باید درنظر گرفت، این است که در عربی قدیم، اغلبِ نشانه‌های مطابقه (ضمایر متصل فاعلی) در آرایش فعل‌آغازین (آرایش فعل-فاعل-مفعول) ظاهر نمی‌شدند. حذف این آرایش در گونه‌های امروزی و غلبهٔ کاملِ آرایش فعل‌میانی (آرایش فاعل-فعل-مفعول) به‌معنای حضور اجباریِ نشانه‌های مطابقه در تمام جمله‌هاست و این وضعیت را می‌توان تقویت ابزار مطابقه نامید. زمان وقوع این تحولات در تاریخ زبان عربی نیز مشخص نیست و در بخش(۴-۱) پیشنهادی برای بررسی سیر این تحولات در پژوهش‌های آینده مطرح شد.

یکی از پیامدهای بحث تقویت مطابقه، این است که ممکن است تقویت این ابزار، منجر به پر شدنِ خلأ حاصل از ناپدید شدنِ ابزار حالت‌نمایی شده‌باشد و درنتیجه، دیگر نیازِ دستورزبان به احیای حالت‌نمایی مرتفع شده‌باشد. این نحوهٔ تبیین مسئله می‌تواند فرضیهٔ فوق‌الذکر درخصوص متأخربودنِ حذف حالت‌نمایی در گونه‌های محلی عربی را تحت‌الشعاع قرار دهد و آن را تضعیف کند. به‌بیان ساده‌تر، اصولاً این احتمال نیز وجود دارد که قرن‌ها از نابودی کاملِ حالت‌نمایی در سیر تبدیل عربی قدیم به گونه‌های امروزی‌اش می‌گذرد، ولی با حذف آرایش «فعل–فاعل–مفعول» و نتیجتاً تقویت ابزار مطابقه، دیگر نیازی به احیای مجدد حالت‌نمایی وجود نداشته‌است.

در زبان فارسی –همچنان‌که در بخش‌های قبل تشریح شد– تحولی در آرایش واژگانی ارکان جمله صورت نگرفته‌است. ابزارهای مطابقهٔ آن نیز در گذار از باستان به میانه و همچنین در طول دورهٔ میانه حذف شده و شاهد شکل‌گیری مجدد آن‌ها در دورهٔ میانه بوده‌ایم. بااین‌حال، از اوایل دورهٔ نو (متون قرن چهارم هجری) هیچ تحول گسترده‌ای در این ابزارها ایجاد نشده و صرفاً بعضی صورت‌های نادر و کم‌کاربرد حذف شده‌اند (نک. ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ج۲/۲۰۲–۲۰۳؛ احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۱۳۱–۱۴۴) و یک صورتِ گفتاری و تا حدی نشاندار («ش» در سوم‌شخص مفرد زمان گذشته) در بعضی گونه‌ها شکل گرفته‌است (نک. جهان‌پناه تهرانی، ۱۳۸۰).

۲-۵. مقایسهٔ وضعیت نهایی

ازلحاظ نظری معمولاً در زبان‌های دارای ابزارهای مطابقه و حالت، ارکان جمله آزادیِ بیشتری برای جابجایی دارند و انعطاف بیشتری در آرایش آن‌ها دیده می‌شود. به‌بیان فنی‌تر، در چنین زبان‌هایی تشکیل آرایش نشاندار با سهولت بیشتر و درواقع با بسامد بالاتری انجام می‌شود. در یک نگاه کلی، در دو گونهٔ عربی خوزستان و لبنان، عمده‌ترین ابزار برای تمایزگذاریِ فاعل و مفعول، نظام مطابقه است. ازسوی دیگر، مطابق انتظار، جملاتی چون (۷. الف–ب) دستوری‌اند، ولی تعیین میزان بسامد وقوع آن‌ها نیازمند پژوهش آماری و پیکره‌ای است (به‌طور بالقوه، زبان‌ها برای اهداف گفتمانیِ خود، از ابزارهای *قلب نحوی*[1]، تغییر الگوی

1- scrambling

آهنگ، ساخت‌های نشاندار مانند مجهول‌سازی و *اسنادی‌سازی*[۱] و... استفاده می‌کنند). درمقابل، در فارسی امروز، دو ابزار برای تحقق تمایزگذاری فاعل و مفعول جمله فعال است: مطابقه و حالت‌نمایی. مطابقهٔ فاعل همواره اجباری است و مطابقهٔ مفعول در بعضی افعال به‌صورت اختیاری ظاهر می‌شود. همچنین ابزار حالت‌نمایی در فارسی امروز (نشانهٔ «را») برای مفعول‌های معرفه یا دارای مصداق *مشخص*[۲] اجباری است، ولی مفعول‌های دارای مصداق *عام*[۳] (*اسم جنس* در اصطلاح دستورهای زبان فارسی) نشانهٔ حالت مفعولی را نمی‌پذیرند. ازسوی دیگر، میزان استفادهٔ زبان فارسی از ساخت‌های نشاندارِ دارای جابجایی ارکان جمله را نیز می‌توان در پژوهش‌های آتی با زبان عربی مقایسه کرد و به نتایجی درخصوص میزان اتکای این دو زبان بر آرایش واژگانیِ ثابت برای تمایزگذاری فاعل و مفعول دست یافت.

۶. نتیجه‌گیری

پیگیری سیر تحول زبان عربی از عربی قدیم به گونه‌های خوزستان و لبنان نشان می‌دهد که این زبان، ابزار حالت‌نمایی را از دست داده و ابزار مطابقه را گسترش داده‌است. همچنین با تثبیتِ یکی از دو آرایش عربی قدیم در گونه‌های امروزی‌اش، میزان اتکای زبان بر ابزار آرایش واژگانی بیشتر شده‌است. درمقابل، زبان فارسی در طول تاریخ خود، ابزارهای حالت‌نمایی و مطابقه را از دست داده و مجدداً هردو را بازسازی کرده‌است. آرایش واژگانی ارکان اصلی جمله نیز در تاریخ زبان فارسی اصولاً تغییری نکرده‌است. ازسوی دیگر، درزمینهٔ ابزارهای تمایزگذاری، نگارنده هیچ‌گونه شواهدی برای تأثیرگذاری عربی بر فارسی یا بالعکس در طول تاریخ آن‌ها مشاهده نکرده‌است و به‌نظر می‌رسد تحولات مذکور در زبان عربی و فارسی همگی درون‌زبانی بوده‌اند یا لااقل تحت تأثیر همدیگر نبوده‌اند. مشابهت زیادِ تحولات در عربی خوزستان و لبنان (با وجود فاصلهٔ جغرافیایی) نشان‌دهندهٔ آن است که این تحولات در گسترهٔ وسیعی از جوامع عربی رخ داده و احتمالاً تحت تأثیر زبان‌های مجاور نبوده‌است.

1- clefting
2- specific
3- generic

کتاب‌نامه

۱. إبن‌عقیل، بهاءالدین عبدالله (۱۴۰۰ق). *شرح إبن‌عقیل علی ألفیه*. الطبعه العشرون. القاهره: دارالتراث.

۲. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵). *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: سمت.

۳. احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰). *دستور تاریخی فعل*. تهران: قطره.

۴. برونر، کریستوفر ج. (۱۳۷۶). *نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی*، ترجمۀ سعید عریان. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.

۵. بهرامی، فاطمه و والی رضایی (۱۳۹۳). «تبیین دستوری نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، *۱۱*، ۱–۱۸.

۶. ترجانی‌زاده، احمد (۱۳۴۸). *شرح معلقات سبع*. تبریز: چاپخانه شفق.

۷. جهان‌پناه تهرانی، سیمین‌دخت (۱۳۸۰). «ضمیر متصل -*ِش* و *داشتن*، دو گرایش تازه در فارسی گفتاری امروز تهران». *مجلۀ زبانشناسی*، *۳۱*، ۱۹–۴۲.

۸. چنگیزی، احسان (۱۳۹۷). *دستور زبان فارسی باستان*. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

۹. دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. تهران: سمت.

۱۰. ----------- (۱۳۸۴). «پیرامون *را* در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه‌مقالات)*، ۸۳–۱۴۸. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۱۱. راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۶). «آیا زبان فارسی در حال تغییر رده است؟». در: محمدرضا رضوی و مرضیه صناعتی (ویراستاران)، *جشن‌نامۀ دکترمحمد دبیرمقدم: مجموعه‌مقالات زبان‌شناختی*، ۱۴۷–۱۶۵. تهران: کتاب بهار.

۱۲. ----------- (۱۳۸۹). «واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، *۳*، ۷۵–۸۵.

۱۳. ----------- (۱۳۸۵). «شیوۀ نشان دادن فاعل و مفعول در زبان فارسی». *مجلۀ زبانشناسی*، *۴۱و۴۲*، ۸۵–۹۶.

۱۴. رضایی، والی و فاطمه بهرامی (۱۳۹۴). *مبانی رده‌شناسی زبان*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

۱۵. رضائی، حدائق (۱۳۹۰). «جایگاه هسته در زبان فارسی: تأملی از دیدگاه رده‌شناسی درزمانی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۵*، ۳۵-۴۶.

۱۶. رضائی باغ‌بیدی، حسن (۱۳۸۸). *تاریخ زبان‌های ایرانی*. تهران: مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی.

۱۷. الشرتونی، رشید (۱۳۸۷). *مبادی العربیه فی الصرف و النحو*، چاپ پنجم. قم: دارالعلم.

۱۸. شریفی، شهلا (۱۳۸۷). «آرای هاوکینز در حوزهٔ رده‌شناسی آرایش واژه‌ها و بررسی انطباق یا عدم انطباق این آرا بر آرایش واژه‌ها در زبان فارسی». *زبان و زبان‌شناسی، ۷*، ۷۸-۹۶.

۱۹. شکرانی، رضا (۱۳۷۴). «پژوهشی پیرامون پدیدهٔ اعراب در مقایسه با مقوله‌های *نقش و وجه* دستورزبان فارسی». *مجلهٔ پژوهشی دانشگاه اصفهان، ۷*، ۴۹-۶۵.

۲۰. فرشیدورد، خسرو (۱۳۹۱). *فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی*. تهران: سروش.

۲۱. ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸). *دستورزبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*، ترجمهٔ مهدی سمائی. تهران: نشر مرکز.

۲۲. متقی‌زاده، عیسی، حیات عامری و طاهره خان‌آبادی (۱۳۹۷). «بررسی مقابله‌ای نظام وجه امری در زبان فارسی و عربی». *مطالعات تطبیقی فارسی و عربی، ۵*، ۱۱۹-۱۴۵.

۲۳. محمدبیگی، شاهرخ و مهدی محمدبیگی (۱۳۹۵). «مقایسه لهجه صنعاء با عربی فصیح». *فصلنامه هنر زبان، ش۱*، ۵-۱۹.

۲۴. مفیدی، روح‌الله (۱۳۹۸). «رده‌شناسی نظام حالت اسم در زبان عربی». *علم زبان، ۱۰*، ۷-۴۱.

۲۵. ---------- (۱۳۹۵). «شکل‌گیری ساختواژهٔ نمود و وجه در فارسی نو». *دستور، ۱۲*، ۳-۶۸.

۲۶. ---------- (۱۳۸۶). «تحول نظام واژه‌بستی در فارسی میانه و نو»؛ *دستور، ۳*، ۱۳۳-۱۵۲.

۲۷. منشی‌زاده مجتبی و محمدامین ناصح (۱۳۸۶). «نگاهی رده‌شناختی به نحو زبان فارسی میانه پهلوی». *نشریهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۲۲*، ۲۳۵-۲۵۷.

۲۸. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: فردوس.

۲۹. نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹). «چگونگی شناسایی موارد دستوری‌شدگی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، ۲، ۱۴۹–۱۶۵.

30. Ahmad, Amer (2016). *Case in Standard Arabic: A dependent case approach*. PhD dissertation, York University, Toronto.
31. Al-Balushi, Rashid (2015). "The accusative case suffixes in Standard Arabic: Where from?". *The International Journal of Arabic Linguistics (IJAL), 1(1)*, 28-66.
32. ------------------------ (2013). "Verbal and nominal case suffixes in Standard Arabic: A unified account". *Brill's Annual of Afroasiatic Languages and Linguistics, 5*, 35-82.
33. ------------------------ (2011). *Case in Standard Arabic: The untraveled paths*. PhD dissertation, University of Toronto, Toronto.
34. Aoun, Joseph E., Elabbas Benmamoun, and Lina Choueiri (2010). *The syntax of Arabic*. Cambridge: Cambridge University Press.
35. Bahloul, Maher (2008). *Structure and function of the Arabic verb*. London/New York: Routledge.
36. Benmamoun, Elabbas (2000). *The feature structure of functional categories: A comparative study of Arabic dialects*. Oxford: Oxford University Press.
37. Blake, Barry J. (2004). *Case*, 2nd ed. Cambridge: Cambridge University Press.
38. Brunner, Christopher J. (1977). *A syntax of Western Middle Iranian*. Delmar, New York: Caravan Books.
39. Brustad, Kristen E. (2000). *The syntax of Spoken Arabic: A comparative study of Moroccan, Egyptian, Syrian, and Kuwaiti dialects*. Washington, DC: Georgetown University Press.
40. Btoosh, Mousa A. (2017). "Case and word order alternation in Standard Arabic: An optimality theoretic account". *SKASE Journal of Theoretical Linguistics, 14*, 24-47.
41. Cowell, Mark W. (1964). *A reference grammar of Syrian Arabic (based on the dialect of Damascus)*. Washington: Georgetown University Press.
42. Dryer, Matthew S. (2013). "Order of subject, object and verb". In: Dryer, Matthew S. and Martin Haspelmath (eds.), *The world atlas of language structures online*. Leipzig: Max Planck Institute for Evolutionary Anthropology (http://wals.info/chapter/81, accessed 20 January 2021).
43. ---------------------- (2007). "Word order". In: Shopen, Timothy (ed.), *Language typology and syntactic description, Vol. I: Clause structure*, 2nd ed, 61-131. Cambridge: Cambridge University Press.

44. Faghiri, Pegah and Pollet Samvelian (2014). "Constituent ordering in Persian and the weight factor". In: Piñón, Christopher (ed.), *Empirical issues in syntax and semantics 10*, CNRS, 215-232.
45. Fassi Fehri, Abdelkader (2012*). Key features and parameters in Arabic grammar*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
46. ---------------------------- (1993). *Issues in the structure of Arabic clauses and words*. Dordrecht: Kluwer Academic.
47. Fuß, Eric (2005). *The rise of agreement: A formal approach to the syntax and grammaticalization of verbal inflection*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
48. Gruber-Miller, Ann M. (1990). "Loss of nominal case endings in the Modern Arabic dialects: Evidence from Southern Palestinian Christian Middle Arabic texts". In: Mushira Eid (ed.), *Perspectives on Arabic linguistics I: Papers from the first annual symposium on Arabic linguistics*, 235-253. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
49. Haig, Geoffrey (2019). "Grammaticalization and inflectionalization in Iranian". In: Narrog, Heiko and Bernd Heine (eds), *Grammaticalization from a typological perspective*, 57-78. Oxford: Oxford University Press.
50. Hallberg, Andreas (2016). *Case Endings in Spoken Standard Arabic*. PhD dissertation, Lund University, Faculties of Humanities and Theology.
51. Hasselbach, Rebecca (2013). *Case in Semitic: Roles, relations, and reconstruction*. Oxford: Oxford University Press.
52. Josephson, Judith (2013). "The fate of the subjunctive in late Middle Persian". In: Josephson, Folke and Ingmar Söhrman (eds.), *Diachronic and typological perspectives on verbs*, 57-77. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
53. Karimi, Simin (2005). *A minimalist approach to scrambling: Evidence from Persian*. Berlin/New York: Mouton de Gruyter.
54. Kent, Roland G. (1953). *Old Persian: Grammar, texts, lexicon*, 2nd ed. New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
55. Larson, Richard and Hiroko Yamakido (2005). "Ezafe and the deep position of nominal modifiers". *Paper presented at the Barcelona workshop on adjectives and adverbs*. Universitat Pompeu Fabra, Barcelona.
56. Lazard, Gilbert (1963). *La Langue des plus Anciens Monuments de la Prose Persane*. Paris: Klincksieck.
57. Maggi, Mauro and Paola Orsatti (2018). "From Old to New Persian". In: Sedighi, Anousha and Pouneh Shabani-Jadidi (eds.), *The Oxford handbook of Persian linguistics*, 7-51. Oxford: Oxford University Press.

58. Marmorstein, Michal (2016). *Tense and text in Classical Arabic: A discourse-oriented study of the Classical Arabic tense system*. Leiden/Boston: Brill.
59. Moinzadeh, Ahmad (2001). *An antisymmetric, minimalist approach to Persian phrase structure*. PhD dissertation, University of Ottawa, Canada.
60. Noda, K. (1980). “Ergativity in Middle Persian”. 1-18. University of Nagoya, Typescript.
61. Roberts, Taylor (2001). “Deriving second position”. *Canadian Journal of Linguistics, 46 (1/2)*, 127-153.
62. Roy, Isabelle A. (2013). *Non-verbal predication: Copular sentences at the syntax-semantics interface*. Oxford: Oxford University Press.
63. Samiian, Vida (1994). “The Ezafe construction: Some implications for the theory of X-bar syntax”. In: Marashi, Medhi (ed.), *Persian studies in North America*, 17-41. Maryland: Iranbooks.
64. Shlonsky, Ur (1997). *Clause structure and word order in Hebrew and Arabic: An essay in comparative Semitic syntax*. New York/Oxford: Oxford University Press.
65. Skjærvø, Prods Oktor (2009). “Middle West Iranian”. In: Windfuhr, Gernot (ed.), *The Iranian languages*, 196-278. London/New York: Routledge.
66. Soltan, Usama (2006). “Standard Arabic subject-verb agreement asymmetry revisited in an Agree-based minimalist syntax”. In: Boeckx, Cedric (ed.), *Agreement Systems*, 239-265. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
67. Stilo, Donald (2009). “Case in Iranian: From reduction and loss to innovation and renewal”. In: Malchukov, Andrej and Andrew Spencer (eds.), *The Oxford handbook of case*, 700-715. Oxford: Oxford University Press.
68. Tallerman, Maggie (2015). *Understanding Syntax*, 4th ed. London/New York: Routledge.
69. Velupillai, Viveka (2012). *An introduction to linguistic typology*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
70. Watson, Janet C. E. (2002). *The phonology and morphology of Arabic*. Oxford: Oxford University Press.
71. Wetzer, Harrie (1996). *The typology of adjectival predication*. Berlin/New York: Mouton de Gruyter.

The devices of differentiating subject and object in Arabic and Persian: A comparative-diachronic approach

Ruhollah Mofidi[1]
Assistant Professor of Linguistics, Imam Khomeini International University of Qazvin, Qazvin, Iran

Received: 05/11/2021 Accepted: 12/03/2022

Abstract

In a diachronic perspective, the article investigates and compares the changes in Arabic and Persian word order, agreement, and case-marking, as the devices of differentiating subject and object. In fact, the main problem of this investigation was to discuss and follow the changes which have happened in the ways of distinguishing between the subject and object in the history of the two languages. In Arabic, the Classical variety has been compared to two of its today's varieties, and in Persian, the changes have been followed from the Old period to this day. Persian and Classical Arabic data have been extracted from written sources, and the fieldwork part of the investigation consists of gathering data from the Arabic of Khuzestan and Lebanon via interviews with six speakers (three from each variety) by means of questionnaire and picture-description. Data-analysis shows that Arabic has lost its cases and extended its agreement system, and now it relies more on word order. Persian, on the other hand, has lost its case and agreement devices, reconstructing both later, with no changes in word order at the clausal level. Furthermore, no evidence for influences of Arabic and Persian on each other in these fields was found in this investigation, and it seems that all these changes have been language-internal, or at least, the two languages did not have effects on each other with this regard.

Key Words: agreement, Arabic, case-marking, Persian, word order.

1- mofidi@hum.ikiu.ac.ir